

کندوکاوی در نظریات آیت الله مصباح یزدی

www.csr.ir

سازگاری اسلام و دموکراسی؛

آری یا نه؟

دکتر محمد منصورنژاد

مقدمه

اجماعی و همه جانبه نیافته و بحث حول آن ادامه دارد. از اندیشمندان اسلامی که در بحث دین و دموکراسی، صاحب نظر است، آیه الله مصباح یزدی می باشند که ذیلاً با برداشت ایشان از موضوع براساس آثارشان آشنا شده و سپس به نقد و بررسی آن می پردازیم. مباحث نوشته حاضر تحت محورهای زیر سامان یافته اند: مبانی دین شناسی و انسانشناختی؛ دین و دموکراسی؛ و نتیجه گیری.

مسئله دموکراسی در بُعد نظری - اندیشه ای و نیز در بُعد عملی در میان بشر، امر بدیعی نیست و موضوعی با قدمت است، اما در قرون اخیر نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی به قدری اهمیت و مشروعیت یافته که به راحتی توان مقابله با آن نیست. از اینروست که حتی دیکتاتورترین نظامهای عالم نیز مدعی نوعی دموکراسی اند. در چنین فضایی ملت ایران در دهه های اخیر طی انقلاب اسلامی درصدد تأسیس حکومت دینی درآمد و با این پرسش اساسی مواجه شد که آیا دموکراسی با دین سازگار است یا خیر.

مبانی دین شناسی و انسانشناختی

«بنای» هر نظریه ای علی القاعده بر «مبانی» استوار است، پس قبل از طرح بنا، برای شناخت عمیق تر نظریه، آشنایی با «مبنا» ضروری است. در اینجا نیز قبل از طرح دیدگاه آیت الله مصباح

گرچه از این پرسش و از آن انقلاب بیش از دو دهه می گذرد، اما هنوز هم این سؤال، پاسخ

باشد، به شقاوت ابدی خواهد رسید. از این رو در بحث اداره شئون جامعه، آیا می شود گفت نحوه اداره جامعه هیچ ارتباطی با سعادت نهایی انسان و یا شقاوت او ندارد و افراد جامعه مختارند که هر سبک و روشی را که خواستند برای سامان دهی جامعه خود برگزینند و دین دخالت ندارد؟ چه کسی است که نداند رعایت عدالت در جامعه موجب سعادت انسان است و عدالت دارای بار ارزشی مثبت بسیار نیرومندی است.^(۳) با این استدلال چون مسائل سیاسی - اجتماعی در سعادت و یا شقاوت مؤثرند، پس برای برگزیدن شیوه درست باید از کلام خدا و دین تمسک جست و پاسخ این پرسشها را از دین انتظار داشت.

اگر از ایشان پرسیده شود که در بحث انتظار از دین و قلمرو آن، شما مدافع «دین حداقلی» و یا «دین حداکثری» هستید، پاسخ این خواهد بود که این مسئله فقط دو راه حل و دو گزینه ندارد، بلکه گزینه سوم نیز می توان در نظر گرفت که گزینه صحیح هم همین است، نه چنین است که ما باید همه چیز را از دین یاد بگیریم - حتی نوع و طریق خانه ساختن و لباس پوشیدن - و نه چنان است که دین منحصر به رابطه انسان، خدا و حالات و شرایط خاص باشد، بلکه حق این است که همه امور، آنگاه که رنگ ارزشی پیدا می کند، آنگاه که تأثیر و رابطه اش با آخرت سنجیده شود، آنگاه که اثر آنها در کمال نهایی انسان و قرب و بعد به خداوند لحاظ گردد، اینجاست که دین قضاوت می کند و به زبان ساده حلال و حرام افعال ما را بیان می کند، ولی

یزدی در موضوع دین و دموکراسی، بیان نکاتی از مبانی دین شناسی و انسانشناختی ایشان که به تعامل دین و دموکراسی مربوط است، ضروری می نماید. از این رو ابتدا مبانی دین شناسی و سپس مبانی انسانشناختی این اندیشمند مورد تأمل قرار می گیرد.

۱- مبانی دین شناسی

استاد مصباح «دین» را این گونه تعریف می کند: «دین واژه ای است عربی که در لغت به معنای اطاعت و جزاء و... آمده و اصطلاحاً به معنای اعتقاد به آفریننده ای برای جهان و انسان و دستورات عملی متناسب با این عقاید می باشد... و بر این اساس، ادیان موجود در میان انسانها به حق و باطل تقسیم می شوند، و دین حق عبارت است از: آیینی که دارای عقاید درست و مطابق با واقع بوده، رفتارهایی را مورد توصیه و تأکید قرار دهد که از ضمانت کافی برای صحت و اعتبار، برخوردار باشند».^(۱)

از نگاه این متفکر، قلمرو دین تنها به حوزه مسائل عبادی که مستقیماً به خدا مربوط می شود منحصر نیست، بلکه شامل مسائل اجتماعی (مسائل خانوادگی، تجارت و...) و سیاسی نیز می گردد. استدلال ایشان از جمله این است که سخن هر دین بر حق این است که انسان آفریده شده تا سعادت و یا شقاوت را برای خویش تأمین کند و سعادت و شقاوت ابدی او در سایه رفتارهای او در دنیا حاصل می شود: اگر رفتارهایش طبق دستور خدا باشد، به سعادت ابدی می رسد و اگر برخلاف دستورهای خدا

به کیفیت آنها کاری ندارد.^(۳) در یک نگاه و اظهار نظر اجمالی پیرامون بحث دین شناسی جناب مصباح می توان گفت که:

اولاً، چون مفهوم دین انتزاعی است، از این رو تعریف حقیقی از آن دشوار است و نیز ارائه تعریف رسمی، یعنی بیان عوارض لازم دین نیز مشکل است، زیرا به فرض وجود چنین لوازم مشترکی، کشف آنها به سهولت امکان ندارد. علت این دشواری آن است که در مورد مصادیق دین اتفاق نظر وجود ندارد و برگرفتن مصادیقی خاص و کنار نهادن سایر مصادیق، مستلزم پذیرش تعریفی از دین در رتبه سابق است. از این رو با

اینکه از دین تعاریف فراوانی از سوی اندیشمندان مطرح شده است، ولی همه این تعاریف تاحدودی قراردادی و اعتباری است. بدین جهت تعریف استاد مصباح از دین تنها یکی از تعاریف مطرح شده در موضوع است، و نه تعریف اجماعی متفکران اسلامی از دین. بی جهت نیست که حتی تعریف علامه طباطبایی، استاد آقای مصباح، نیز با ایشان هماهنگ نیست، زیرا استاد علامه طباطبایی، دین را به نحو زیر تعریف نموده اند: «مجموعه اعتقاد در حقیقت انسان و جهان و مقررات متناسب با آن [که] در مسیر زندگی مورد عمل قرار می گیرد دین نامیده می شود».^(۴)

ثانیاً، اگر مجموعه فهمهای دینی را بتوان به سه دسته «موسّع»، «مضیق» و «بینابین» (معتدل) تقسیم نمود،^(۵) به نظر می رسد که «مبنای» دین شناسی استاد مصباح را می توان به دیدگاه متفکرانی که فهم بینابینی از دین دارند (امام

خمینی، استاد مطهری و...) نزدیک دانست و نافی آنانی که انتظارات موسع و یا مضیق از دین دارند. البته این مدعا به این معنا نیست که در «بنا» نیز ایشان لزوماً فهم بینابینی از دین داشته باشند، بلکه چنانچه بعداً خواهد آمد، در تأسیس نظریه برای بیان تعامل دین و دموکراسی و نقش مردم در حکومت اسلامی، به نظر می رسد که نگرش استاد مصباح به برداشت آنانی که فهم موسع از دین دارند - امثال شیخ فضل الله نوری و... - نزدیک می شود و در مقابل فهم معتدل و یا مضیق - امثال دکتر مهدی حائری - قرار می گیرد.

۲- مبانی انسانشناختی

بحث حاضر تحت عناوین زیر قابل طرح است
۲-۱- انسان و حق: استاد مصباح ملاک اصلی ثبوت حق برای انسان را کار، فعالیت و خلاقیت انسان بر روی ماده خام می داند، چون در این موارد فاعلیت، علیت و اثرگذاری وجود داشته که باعث ایجاد ارزش یا افزایش آن شده و یا لاقفل در جهت حفظ آن مؤثر بوده است. ایشان با توجه به این ملاک عقلی برای حق می پرسد که فاعلیت اصلی و اساسی در عالم هستی از آن کیست؟ چه کسی نسبت به کل هستی، دارای علیت است؟ چه کسی ایجادکننده و تکامل بخش و یا نگهدارنده جهان هستی است، تا یکی از این موارد سه گانه به عنوان ملاک حق مدنظر قرار گیرند؟

پاسخ ایشان از نگاه ادیان آسمانی آن است که خداوند اولین کسی است که نسبت به کل عالم هستی و از جمله همه انسانها دارای چنین

فاعلیتی است و در مرتبه نازل تر کسانی می توانند با قدرتی که خدا به آنان داده، به عنوان فاعل یا تکامل دهنده در موجودات دیگر نقشی را ایفا کنند. پس در مرتبه نازل تر، با اذن تکوینی و قدرتی که خدا در اختیار قرار می دهد، می توان

فاعلیتهای دیگری در طول فاعلیت خدا تصور نمود. فاعلهای پس از خداوند، هر یک می توانند با اذن او و نعمتهایی که در اختیارشان قرار می دهد، دارای حقی از حقوق اجتماعی و قانونی گردند.

وقتی ثابت شد که حق اصالتاً از آن خداست و او می تواند هر گونه تصرفی در جهان هستی بنماید، بنابراین می تواند با توجه به مصلحت و حکمت خویش به برخی بندگان حقوقی را تفویض نماید، این عده در مقابل دیگران دارای حق می شوند و دیگران مکلفند که آن حقوق را رعایت کنند. افرادی که ذی حق شده اند، می توانند در حوزه اذن و اجازه ای که خدای متعال به آنان داده است، تصرفاتی بنمایند و حقوق خویش را استیفا نمایند.^(۶)

با این مبنا استاد مصباح نتیجه می گیرد که اولاً، ما هیچ گاه نمی توانیم نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه را بر دموکراسی تطبیق کنیم، چون مطابق نظر اسلام، حق حاکمیت و تعیین حاکم ذاتاً و اصالتاً از آن خداوند متعال است و تنها از جانب اوست که این حق می تواند به فردی از افراد انسان تفویض شود، نه اینکه انسان ذاتاً دارای حقوقی باشد؛ ثانیاً، این حق در درجه اول به پیامبر (ص) داده شده است؛ و ثالثاً، اگر بنده ایم، پس باید اقتصاد، حکومت و

سیاست ما تابع اراده خدا باشد. ولی امر هم باید به اذن خدا حکومت کند. آنان که بر حاکمیت اراده انسان به جای اراده خدا پای می فشرند، در حقیقت مشرک و کافرند، گرچه به ظاهر اظهار اسلام نمایند.^(۷)

در اظهار نظری اجمالی در بحث حقوق انسان از دیدگاه استاد مصباح، می توان گفت که افراد می توانند با پذیرش همه مبانی ایشان که خاستگاه حق اولاً و بالذات از خداست، بر اساس آیات قرآن مجید - از جمله آیه ۳۰ سوره بقره - و چون امثال شهید «محمدباقر صدر» به اینجا برسند که «خداوند بشریت را نایب خود در حکومت قرار داده و رهبری و آبادانی جهان را از نظر اجتماعی و طبیعی به او سپرده است. بدین ترتیب حکومت انسان بر خود هم بر این پایه درست می شود. چنان که حکومت مردم بر مردم، یعنی حق حاکمیت ملی نیز به عنوان خلیفه بودن انسانها می تواند مشروع و قانونی باشد»^(۸) و در عصر غیبت این حق که به مردم بازگردانده شده طبق دو قاعده «شوری» و «حق حاکمیت» اعمال خواهد شد.^(۹)

با توجه به دیدگاه دیگر متفکرانی که در حد استاد مصباح کارشناس دینند و از حق حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم با پذیرش همان مبانی حقوقی که ایشان مطرح می کند دفاع می کنند، جملات پایانی نقل شده از ایشان که هر کس بگوید: «حاکمیت اراده انسان»، مشرک و کافر است، دیدگاهی هم عجولانه و هم تنگ نظرانه است و بهتر است که هر متفکری به جای محکوم کردن دیگران و داوری نمودن،

اجازه وضعش را به دیگران بدهد. خدا اجازه وضعبخشی از قوانین کلی و ابدی را به پیامبر گرامی اسلام و سایر معصومین داده و اذن تشریح همه قوانین مقطعی و موقت (احکام السلطانیه) را به حاکمان شرع، اعم از معصوم و غیرمعصوم، داده است. در فقه ما، حاکم شرع حق دارد مقرراتی محدود به زمانی خاص یا منطقه‌ای خاص وضع کند که در متن کتاب و سنت نیامده است و اختیار اینکه چه قانونی و برای چه مدتی و در چه منطقه‌ای وضع شود، همه به دست خود حاکم شرع است.^(۱۲)

اگر از استاد مصباح پرسیده شود که مجلس شورای اسلامی، هیئت دولت و برخی منابع قانونگذاری هر روزه به وضع قانون می‌پردازند، بنابراین آیا مأذون بودن از طرف خدا یا مأذون نبودن، تأثیری بیش از یک گفته و لفظ دارد، پاسخ ایشان این است که اذن و رضایت خداوند از چند جهت قابل بررسی است: اولاً، همه مسائل اجتماعی تابع اعتبارات هستند و تا این اذن و اجازه‌ها نباشد، چیزی در امور اجتماعی رسمیت پیدا نمی‌کند؛ ثانیاً، چون هر قانونی بدون رضایت خدا بی‌ارزش و بی‌اعتبار است، پس اثر اذن خداوند مشروعیت‌بخشی و ارزش دادن به قوانین بشری است؛ ثالثاً، وقتی گفته می‌شود خداوند اذن داده و به کاری راضی است، منظور این است که از لحاظ واقع، این عمل در مسیر صحیح واقع شده و در جهت همان مصالح واقعی است. در نتیجه اذن خداوند، تأثیری بیش از یک لفظ دارد که هم مشروعیت قانون را تأمین می‌کند، وهم بیان می‌کند که این قوانین

فهم خود را از دین مدلل کند.

۲-۲- انسان و قانونگذاری: استاد مصباح در بحث خاستگاه حق، در مورد حدود اختیارات آدمیان برای قانونگذاری نیز بر این باور است که هر گونه اعتبار قوانین حقوقی از خدا ناشی می‌شود. خدا این قوانین را گذرانده و هم اوست که منشاء اعتبار آنها می‌شود. پس نظام حقوقی حاکم بر یک جامعه، فقط در صورتی اعتبار دارد که به خدا منتهی شود. از این رو نه تنها بشر نمی‌تواند قانونگذار خویش باشد، بلکه اساساً انسانها حق ندارند و نباید خودسرانه برای خود قانون وضع کنند و هرگونه تصرفی در جهان هستی باید مسبوق به اذن و اجازه وی باشد؛ ما حق نداریم دست به اعتباراتی بزنیم که با مالکیت حقیقی خدای متعال تنافی داشته باشد.^(۱۰)

از نگاه این متفکر اسلامی، احکام و مقررات فردی و اجتماعی باید هم با مصالح این جهانی و هم با مصالح اخروی و ابدی سازگار باشد و عقل بشر از کشف وجود و عدم این دوسازگاری ناتوان است، پس بشر نمی‌تواند قانون وضع کند. از سوی دیگر چون تنها خداوند دانای نهان و آشکار بوده و تحت تأثیر هواهای نفسانی و اغراض شخصی واقع نمی‌شود و خالق جهان هستی و مالک و صاحب اختیار حقیقی آن است، پس تنها هم اوست که می‌تواند جعل و وضع قانون کند.^(۱۱)

اما معنای اینکه قانونگذاری باید به خدای متعال منتهی شود، این نیست که خداوند همه قوانین را بدون واسطه و مستقیماً وضع کند، بلکه در مورد بخشی از قوانین، کافی است که

فی الحال گره‌گشای معضلات نظام جمهوری اسلامی ایران است - که در تعارض قوانین بشری و الهی، اگر بر مبنای مصلحت، کارشناسان بر ضرورت قانون بشری تأکید نمودند، قانون شرعی و نص به نفع قانون بشری و عقلی، موقتاً در نظام اسلامی تقلیل گردیده و این اقدام نیز از اختیارات حاکم اسلامی است و بر مبنای «ولایت مطلقه فقیه» تفسیر می‌گردد - اما جای مباحث تئوریک در موضوع هنوز نیز باز است که راز پایداری و جاودانگی قوانین دینی چیست؟ مکانیزم‌های تعامل عصر و دین کدامند؟ آیا باید مدافع دین عصری بود یا عصر دینی و یا شق ثالثی در بین است؟ آیا انعطاف‌پذیری قوانین اسلامی در هر چهار ارتباط انسان (با خدا، با خود، با طبیعت و با جامعه) همسان است و... (۱۵)

دین و دموکراسی

اهم تلقی‌ات استاد مصباح یزدی در بحث نسبت دین و دموکراسی را می‌توان در چارچوب زیر ارائه نمود:

۱- مفهوم دموکراسی

از نگاه این متفکر اسلامی، ترجمه تحت‌اللفظی دموکراسی، یعنی حکومت مردم، یا به تعبیر دیگر مردم‌سالاری است و منظور این است که در امور حکومتی، اعم از قانونگذاری و اجرای قانون و سایر شئون سیاسی جامعه، مردم خودشان نقش داشته باشند و شخص دیگری در وضع قانون و اجرای آن دخالت نداشته باشد.

با توجه به آن اصول و قوانین کلی الهی وضع می‌شوند، و هم افراد دارای صلاحیت قانونگذاری را معین می‌نماید. (۱۳)

حاصل آنکه با چنین مبنایی در قانونگذاری است که استاد مصباح، اولاً، به انتقاد از نظریه «قرارداد اجتماعی» (social contract) که مبنای دموکراسی در عصر جدید است پرداخته و اشکالاتی بر آن وارد می‌کند. (از جمله اینکه هر چه تعداد اعضای یک جامعه فزونی می‌گیرد، احتمال توافق همگانی و رضایت عمومی رو به کاستی می‌نهد؛ برای اثبات صحت و حقانیت یک قانون، نمی‌توان به قبول عام آن از سوی مردم استفاده کرد، زیرا ملازمه‌ای بین این دو وجود ندارد و...؛ (۱۴) ثانیاً، مسئله اساسی در بحث نیاز به قانون در بین دینداران این نیست که آیا بشر بدون خدا و عقل بدون نقل، می‌تواند جامع‌ترین و مناسب‌ترین قانونها را وضع کند، بلکه پرسش اساسی با پذیرش اینکه حق قانونگذاری بالا صالیه با خداست، آن است که آیا نقل و نص، بدون تکیه به عقل و مراجعه به کارشناسان بشری، توانایی پاسخگویی به همه قوانین بشری و عصری را دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر چگونه قوانین قرن‌ها قبل، پاسخگوی پرسشهای کثیر و جدید عصر حاضرند؟ و یا اگر بشر در عصر حاضر بر مبنای عقل و مصلحت نیاز به وضع قانونی داشت که با نصوص تعارض داشت، چه باید کرد؟

در مجموعه آثار استاد مصباح، پاسخ به پرسشهای حساس فوق‌الذکر به وضوح نیامده است و گرچه مبنای حضرت امام خمینی در بحث

کدام با یکدیگر تفاوتها و مفهومیهای مختلف دارند.^(۱۷) ولی اینکه اصلاً معلوم نیست که دموکراسی مربوط به کدام رشته علمی است، سخن صوابی نیست، زیرا قطعاً بحث دموکراسی در فلسفه سیاسی و نظریات علوم سیاسی جای بحث داشته و مربوط به شیوه کسب و توزیع قدرت و دولت است، ولی ممکن است از شیوه مشارکتی و مردمگرا در سایر رشته‌ها نیز بهره برد و این به معنای ابهامات عمیق در حیطه بندی مفهوم و معنای دموکراسی نیست.

۲- انواع حکومت

استاد مصباح یزدی، حکومت‌های غیرمطلوب و اما موجود را در سه نوع مورد بحث و نقد قرار می‌دهد: اول، زورمداری؛ و معتقد است که حکومت استبدادی هرگز مجوز منطقی و عقلانی ندارد؛ دوم، حکومت مستقیم همه مردم؛ این همان نظریه دموکراسی به معنای قدیم و یونانی است؛ ولی چون چنین شیوه حکمرانی به اختلاف آراء و تشتت افکار منجر می‌شود و در مسائلی که نیاز به تصمیم فوری و سریع باشد، مفید نیست و نیز از آن رو که شناخت مصالح و مفاسد واقعی در گرو آگاهیهای وسیع و عمیق است که جز برای اشخاص اندک شمار، دست نمی‌دهد، لذا در بیشتر موارد، آنچه اکثریت قریب به اتفاق مردم می‌پسندند، خلاف مصالح واقعی آنهاست. چون اکثریت قریب به اتفاق افراد جامعه از ادراک و تمییز مصالح و مفاسد عاجزند، نمی‌توان و نباید شیوه تدبیر و اداره امور و شئون مختلف اجتماعی را از آنان

امروزه دموکراسی معنای خاص‌تری پیدا کرده است و رژیم‌های «دموکرات» تلقی می‌کنند که در آن، دین نقشی نداشته باشد. البته این شیوه از دموکراسی دین را نفی نمی‌کند، اما دین را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی منع می‌کند و اجازه نمی‌دهد مجریان قانون در مقام اجرای قانون، صحبت از دین بکنند و هیچ دستوری و هیچ بخشنامه‌ای نباید براساس احکام و ارزشهای دینی صادر شود. به واقع این شیوه دموکراتیک، مبتنی بر نظام لائیک و سکولار است که کاملاً دین را از مسائل سیاسی و اجتماعی جدا و تفکیک می‌کند.

از نظر استاد مصباح، واژه غربی دموکراسی معنای مشخصی ندارد و مشخص نیست که آیا دموکراسی یک نوع حکومت است، یا نوعی روش در رفتار اجتماعی است؟ آیا به حوزه حکومت و مسائل سیاسی ارتباط دارد، یا به حوزه جامعه‌شناسی یا مدیریت؟ در این خصوص بحث‌های زیادی وجود دارد. به علاوه، ترجمه چنین واژگانی از زبانی به زبان دیگر، بر ابهام و مشکل می‌افزاید.^(۱۶)

در یک اظهار نظر اجمالی درباره نگاه استاد مصباح به مفهوم دموکراسی می‌توان گفت که تا اینجا که دموکراسی معنای متنوع و در نتیجه مبهمی دارد، حق با ایشان است. مثلاً «دیوید هلد»، مدل‌های دموکراسی را ۸ مدل اساسی ذیل عنوان کلی «دموکراسی کلاسیک» و «دموکراسی معاصر» - از جمله مدل آتن باستان، مدل دموکراسی مستقیم مارکسیستی، مدل دموکراسی قانونی و... مطرح و دسته‌بندی می‌کند، که هر

نامطلوب	مطلوب	کمیت/کیفیت
تورانی (ستمگر)	پادشاهی	یک تن
الیگارش‌ی	اریستوکراسی	گروهی از مردم
دموکراسی	جمهوری	همه مردم

باید اذعان کرد که تقسیم حکومتها در ۲۵ قرن قبل از سوی متفکرانی مثل ارسطو از اتقان بیشتری برخوردار است، زیرا ارسطو حکومتها را از جهت کیفی به مطلوب و نامطلوب و از جهت کمی بر مبنای اینکه آیا فردی یا گروهی و یا همگی حکومت کنند تقسیم نمود و حکومتهای ششگانه‌ای زیر را مطرح و ذیل آنها بحث می‌کرد. (جدول)^(۱۹)

ثانیاً، ایشان در ذیل حکومتهای زورمدار از «هابز» و «دولت مطلقه» به عنوان شاهد، بحث می‌کند و حال آنکه «لویاتان» هابز و دولت مطلقه (Absolutism) منبعث از قرارداد اجتماعی و خواست مردم است که از بنیاد با حکومتهای استبدادی امپراتوری و غیربرخاسته از مردم تفاوت دارد.

ثالثاً، نقد استاد مصباح که دموکراسیها در اصل مردم‌مدار نیستند، بلکه قدرت در بین گروهی کوچک دست به دست می‌شود، در دهه‌های اخیر از زبان بعضی متفکران غربی نیز مطرح شده و واقعیت دارد. از این رو «شومپتر» معتقد است که دموکراسی روشی است که مردم به صورت ادواری از میان تیمهای ممکن رهبری، دست به انتخاب می‌زنند و «رابرت دال» دموکراسی را چیزی جز «پلی‌آرشی»

اخذ کرد؛ سوم، دموکراسی جدید (حکومت نمایندگان اکثریت): بر این گونه دموکراسی نیز ایشان منتقد است چون برگزیدگان برای حکومت منتخب همه افراد جامعه نیستند، بلکه منتخب اکثریت رأی‌دهندگانند و در بسیاری از موارد عملاً چند تن بر چند صد میلیون تن حکومت می‌کنند. اکثریت مردم مصالح خودشان را نمی‌شناسند و حداکثر نمایندگانی را برمی‌گزینند که منافع مادی و عاجل آنها را برآورند، و یا حتی اگر مردم در انتخاب صحیح عمل کنند، ممکن است انتخاب شوندگان در مقام عمل، خلاف آنچه مردم می‌پنداشتند عمل کنند و مهم‌تر از همه اینکه به چه دلیل مردم حق دارند کسانی را برای وضع و یا اجرای قوانین اجتماعی و حقوقی، برگزینند و به کار گمارند؟ هیچ انسانی حق حکومت بر دیگران ندارد، مگر به اذن الهی و اگر خدای متعال کسی را برای حاکمیت بر مردم معین و منصوب فرمود، وی حاکم آنان خواهد بود چه بخواهند و چه نخواهند.

حکومت مطلوب ایشان که در آن، هم مردم از طریق انتخابات چندمرحله‌ای کمابیش در تدبیر امور دخالت داشته‌وهم مصالح اجتماعیشان را بهتر تأمین می‌کند، حکومت دینی است.^(۱۸) در یک اظهار نظر اجمالی می‌توان گفت که: اولاً، تقسیم‌بندی ایشان از حکومتها تحت عنوان سه گانه - و با ملاحظه دیدگاه اسلامی، چهارگانه - به هیچ عنوان دقیق نیست و نه یک نگاه بر مبنای حکومتهای مطلوب است و نه بر اساس و منطق حکومتهای موجود، و حتی

پيامبر (ص) و معصومين كاملاً منتفى و در مورد اوليائى مسلمين در زمان غيبت امام معصوم، قابل بحث مى‌داند. در تقنين نيز در حوزه «احكام ولايتى» و احكام السلطانيه كه به قوانين جزئى و موقت باز مى‌گردد، نفوذ و تأثير شورا مطرح مى‌كند، اما ميزان نفوذ و شيوه اعمال شورا را با توجه به آيات قرآنى، در حدى مى‌داند كه فى الواقع اصالتى براى شورا نمى‌ماند. چون از نگاه ايشان در حيطه احكام حكومتى «رأى رهبر مطاع و متبع است، نه رأى اكثريت افراد شورا» و از آيات حتى و جوب مشاوره رهبران با مردم رانيز استنباط نمى‌كنند.

رابعاً، اما نگاه اين متفكر به آحاد مردم بدبينانه است، زيرا تشخيص مصالح را كاملاً به نخبگان وامى‌گذارد. واضح است كه مراد ايشان از نظام سياسى مطلوب، تنها نخبگان دينى‌اند كه بايد رهبرى مردم را به عهده بگيرند و مردم را به سعادت و... برسانند. با اين گونه نگاه است كه دموكراسى مطلوب استاد مصباح، چندان وقعى به مردم نمى‌نهد و حاكم مدار است و از سالار بودن مردم در آن خبرى نيست.

۳- شورا و بيعت

اگر نظام سياسى را بتوان ترازويى فرض نمود كه در يك طرف آن، مردم و در طرف ديگر آن، حكام و دولتمردانند، ثقل هر يك از طرفين ترازو به سبك و كم وزن شدن ديگرى مى‌انجامد. در دموكراسى مصطلح امروزي با سنگين كردن كفه مردم، سعى دارند حكام را در خدمت مردم قرار دهند. شورا و بيعت از ابزارها و عوامل نقش‌آفرينى مردم در بازى سياست در جامعه اسلامى است. اما نگاه استاد مصباح به اين ابزارهاى ورود به قدرت: ايشان نقش شورا در تعيين حاكم را در مورد

ايشان نقش شورا را براى حاكم غير معصوم ضرورى مى‌داند، اما اولاً، رأى متخصصان و ثانياً، اين كارشناسان بايد عادل و متقى باشند. پس وصف خبير، بصير، عادل و متقى از نگاه استاد مصباح از اوصاف حتمى مستشاران در نظام اسلامى است. با اين حال تن دادن به رأى چنين كارشناسانى نيز براى ولى فقيه حتمى و قطعى نيست، زيرا اگر در نتيجه مشاوره حاكم مسلمين با افراد شورا، خود وي بهترين شيوه و مطلوب‌ترين قانون را به قطع و يقين يافت همان را به عنوان قانون اعلام مى‌كند، خواه موافق با رأى اكثريت افراد شورا باشد و خواه نباشد.^(۲۱) با اين نگاه اگر از نهادهاى شورايى و مشورتى نظام اسلامى خبرگان رهبرى را در نظر بگيريم، ايشان با مبنائى ولايت انتصابى، معتقدند كه «طبق نظريه انتصاب، نقش خبرگان در واقع شهادت دادن و معرفى كردن رهبر است. يعنى فرض اين است كه در هر زمانى فقيه اصلح براى

اداره جامعه اسلامی از سوی امام زمان (ص) منصوب شده است، ولی مردم او را نمی‌شناسند. برای شناسایی ولی فقیه به ناچار، بنابر ادله شرعی و نیز به اقتضای ذوق عقلایی باید از خبرگان بهره جست»^(۲۲).

استاد مصباح بحث از شورا و بیعت را چنین خلاصه می‌کند: «جان کلام آنکه، حکومت اسلامی حکومتی الهی است، نه مردمی (به معنای مردم سالار و دموکراتیک) و اموری از قبیل شورا و بیعت نه به قانون قانونیت می‌بخشد و نه به حکومت، مشروعیت. خدای متعال است که به قانون و حکومت ارزش و اعتباری می‌دهد. البته در نظام اسلامی هر یک از شورا و بیعت، موارد استعمال و فواید و منافع خاص دارد، که به اهم آنها اشاره شد»^(۲۴).

در یک جمع‌بندی و اظهار نظر اجمالی درباره نگرش استاد در بحث شورا و بیعت می‌توان گفت: اول، استاد مصباح به وضوح در ترازوی حکومت، ثقل چندانی برای مردم نمی‌بیند و وزن اصلی در نظام سیاسی مطلوب ایشان با حاکم است و تصریح دارد که چنین حکومتی الهی است نه مردمی که البته در موارد دیگری از دموکراسی با ویژگی‌هایی دفاع می‌کنند که این دو قول با هم ناسازگارند. از نظر ایشان حکومت حقی است که خداوند به حاکم داده است نه مردم.

دوم، نقشی که ایشان برای شورا در حکومت اسلامی قائل است، قطعاً مورد قبول مدافعین «ولایت انتخابی» نیست، ولی حتی همه مدافعان ولایت انتصابی نیز این برداشت را نمی‌پذیرند؛ مثلاً علامه «معرفت» در کتاب ولایت فقیه ذیل

اگر از استاد مصباح درباره نقش مجلس شورا که وظیفه قانونگذاری دارد پرسیده شود، از نگاه ایشان اولاً، همه کسانی که در یک جامعه اسلامی با وضع و تصویب قوانین سروکار دارند، در حکم مشاوران رهبر خواهند بود و طرح پیشنهادی آنان نیز اگر به تصویب و امضای رهبر جامعه برسد جنبه قانونی خواهد یافت و در غیر این صورت اعتبار قانونی ندارد؛ و ثانیاً، مجالس شورایی که امروزه در کشورهای جهان وجود دارد موجه نیست، چون همه اعضای شورا متخصص نیستند و اگر فرض کنیم همه اعضا متخصص رشته‌های گوناگون علمی باشند، به چه دلیل رأی یک متخصص در رشته‌ای باید درباره مسائل رشته‌های دیگر حجیت و اعتبار داشته باشد؟^(۲۳)

استاد مصباح موضوع «بیعت» را بی‌شبهت با مسئله شورا نمی‌داند و درباره بیعت با پیامبر (ص) بر آن است که ولایت آن حضرت بر مسلمین از سوی خداوند متعال مقرر شده بود و بر این اساس بیعت کردن یا نکردن مردم تأثیری در مشروعیت حکومت آن حضرت نمی‌توانست داشته باشد. لذا رمز و راز بیعت را باید در اموری چون به عضویت رسمی در جامعه اسلامی درآمدن، پیمان وفاداری برای شرکت در امری مهم و نهایتاً احراز و اثبات مقبولیت حکومتها

بحثنی قرآنی در آیه ۱۵۹/ آل عمران به اینجا می‌رسند که اولاً، مقصود از امر، امور شخصی پیامبر نیست، پس تمامی مسئولان سیاسی و رهبران امت مورد خطاب آیه‌اند؛ ثانیاً، تمامی مسئولان امر در نظام اسلامی شرعاً موظفند تا در تمامی شئون سیاسی-اداری در کنار مردم باشند و آنان را کاملاً در جریان بگذارند و همواره رأی اعتماد مردم را پشتوانه اقدامات خود قرار دهند؛ و ثالثاً، معنای «وقتی عزم کردی به خدا توکل کن» این نیست که تصمیم‌گیری با پیامبر - به هر نحو که صلاح می‌داند - باشد و مسئله تنفیذ رأی اکثریت مطرح نباشد، چون هم با آیه «و امرهم شوری بینهم» (شوری/ ۳۸) سازگار نیست و هم در مواردی مایه بی‌اعتبار نمودن آرای عمومی و وقع نهادن به نظرات صاحب‌نظران مربوطه خواهد بود. بنابراین تفسیر آیه چنین خواهد بود: «در موقع تنفیذ رأی اکثریت - طبق معمول - هیچ‌گونه نگرانی به خود راه نده و اگر در مواردی احتمال صواب را در خلاف رأی اکثریت می‌بینی، نگران نباش، زیرا این دغدغه بر اثر سنگینی بار مسئولیت بر تو رخ داده، پس آسوده‌خاطر باش و بر خدا توکل نما که خداوند کارساز تو خواهد بود. زیرا طبق روال معمول رفتار کرده‌ای و به وظیفه محوله درست عمل کرده‌ای و خداوند مددکار درستکاران است.» (۲۵)

سوم، با تقریر و تفسیری که ایشان از حق مردم در حکومت در قالب شورا و بیعت دارند، مدعیات دیگر ایشان بدون دلیل و در حد ادعا می‌ماند، آنجا که می‌گوید: «اگر جوهره دموکراسی

۴- اسلام و دموکراسی

ایشان در مقابل کسانی که مدعی شده‌اند اسلام با دموکراسی سازگار است، این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا رأی مردم حتی اگر خلاف حکم

قطعی خدا باشد، باز هم معتبر است یا نه؟ اگر معتبر نباشد که دموکراسی ایجاد نشده است و اگر ملاک اعتبار رأی مردم است، حتی آنجا که برخلاف حکم قطعی خدا باشد، در این صورت دموکراسی با اسلام سازگار نخواهد بود، و مگر اسلام جز این است که ما باید از خدا و رسول اطاعت کنیم؟ پس اگر دموکراسی در بُعد قانونگذاری به معنای اصالت دادن به رأی انسانهاست، حتی اگر این قوانین برخلاف حکم خدا هم باشد، چنین دموکراسی‌ای از دیدگاه اسلام و مسلمین مردود است.

اما اگر دموکراسی معنای دیگری داشته باشد، بدین صورت که با حفظ مبانی و اصول و ارزشهای اسلامی، مردم می‌توانند با انتخاب نماینده در مسائل قانونی و اجتماعی جامعه خود دخالت کنند و با تعیین نمایندگان قوانین خاصی برای شرایط زمانی و مکانی خاص وضع کنند، این چیزی است که در کشور ما وجود دارد. یعنی مردم، نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کنند، نمایندگان مجلس نیز درباره لایحه‌ای مشورت و بحث می‌کنند و آن را به تصویب می‌رسانند، ولی اعتبار مصوبات مجلس، مشروط به این است که مخالف احکام اسلام نباشد.^(۲۸)

از نظر استاد مصباح یزدی، نقش مردم در ساختار حکومت و تصمیمات حکومتی، از نظر تئوری و مشروعیت، این است که مردم بررسی می‌کنند که چه کسی برای وضع و یا اجرای قانون شایسته‌تر است و آنگاه به او رأی می‌دهند و رأی مردم به مثابه پیشنهاد به رهبری است و به واقع پیمانی است که با ولی فقیه می‌بندند که

اگر او را برای ریاست نصب کنند، از او اطاعت می‌کنند. پس دموکراسی با رعایت شرایطی که اسلام برای حکام، قانونگذاران و مجریان قانون و برای قضات تعیین کرده، پذیرفته شده است. یعنی مردم در انتخاب افرادی که صلاحیت قانونگذاری و اجرای قانون را دارند، مشارکت جدی داشته باشند و با این مشارکت همکاری و همدلی خود را با دولت اسلامی اثبات کنند و خودشان را سهیم و شریک در امور کشور بدانند. این شکل از دموکراسی در اسلام قبول شده است.^(۲۹)

اگر از استاد پرسیده شود رأی مردم به نظام اسلامی تا چه حد تعیین کننده است، پاسخ ایشان این است که انتخابات و مراجعه به آرای عمومی از دیدگاه عقیدتی ما هیچگاه مشروعیت آور نیست، تا با منفی شدن آرای عمومی، مشروعیت نظام باطل گردد. گو اینکه آرای مثبت و موافق مردم، عامل تحقق حاکمیت دینی است. یعنی اگر مردم موافق نباشند، حاکمیت دینی برقرار نمی‌گردد، چرا که چنین حاکمیتی با قهر و غلبه تحقق نمی‌یابد.^(۳۰)

حتی در مواردی نیز که استاد مصباح دموکراسی را با قیود فراوان و دایره‌ای محدود پذیرفته‌اند، باید این قید اساسی را پذیرفت و از نگاه ایشان افزود که این مقدار مشارکت و حقوق و نقش مردم بالا صالیه خاص مسلمانان است، نه سایر افراد و اگر فعلاً غیر این شیوه عمل می‌شود براساس طرح ثانوی و به جهت رعایت مصالح است، وگرنه در طرح اولیه و ایده‌آل اسلام، یکی از شرایط تابعیت، اسلام است و

مسلمانان دارای تابعیت درجه یک و غیرمسلمان تابع درجه دوم محسوب می‌گردد. ایشان استدلال می‌کنند که «به استناد اینکه انسانیت درجه یک و درجه دو نداریم، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که تابعیت، یا به عبارت دیگر شهروندی هم درجه یک و دو ندارد. هر کشوری برای تابعین خود شرایط خاص قائل است. در اسلام هم شرایط خاص در نظر گرفته شده است.»^(۳۱)

در تجزیه و تحلیل نگاه استاد مصباح در بحث اسلام و دموکراسی نکات چندی قابل توجه و تأکید است:

اول: سابقاً اشاره شد که باید به این سؤال شفاف پاسخ داد که آیا دموکراسی در اسلام، آری یا نه؟ ایشان در مواردی نفی دموکراسی در اسلام، در هر شکل، می‌کنند و مثلاً معتقدند «نزد کسانی که معتقد به خداوند، پیامبر و دین اسلام هستند، معقول‌ترین راه برای مشروعیت حکومت این است که خداوند هستی‌آفرین، در راستای رعایت مصالح جامعه حق حکومت بر مردم را به یکی از بندگان خود واگذارد و او را برای حکومت نصب کند.»^(۳۲) اگر چنین است و دموکراسی را نیز خود ایشان به مردم سالاری و حکومت مردم ترجمه کرده‌اند، چگونه می‌توان دموکراسی را، در هر شکل آن، پذیرفت؟

مشکل استاد این است که از سویی نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌بیند که با سازوکارهای خاصی بر مبنای دموکراسی مدیریت می‌شود و درصدد توجیه این واقعیت گاه به اینجا می‌رسد که دموکراسی در اسلام آری. حال آنکه با مبانی و بنایی که ایشان از

نظریه سیاسی و عناصر و ارکان نظام سیاسی دارند، با دموکراسی نمی‌تواند هماهنگ افتد و ایشان نمی‌خواهد بپذیرد که نظام جمهوری اسلامی ایران در وضع موجود با مبانی غیر از مبانی فکری ایشان موجه و مدلل می‌گردد؛

دوم: از تفاوت‌های اساسی دموکراسی یونان باستان با دموکراسیهای مدرن و پس از رنسانس آن است که در دموکراسی سنتی، حقوق همه افراد برابر نبود، همه آدمیان نمی‌توانستند شهروند محسوب شوند، همه انسانها به یکسان نمی‌توانستند اختیار حکم داشته باشند و همه نمی‌توانستند تابعیت یکسان داشته باشند (مثلاً زنان، بردگان، مهاجران و حتی پیشه‌وران از شهروندان محسوب نمی‌شدند).^(۳۳) و حال آنکه در دموکراسیهای جدید این اصل که انسانها از حقوق یکسان بهره‌مندند و افراد درون یک حکومت و مرز واجد حقوق همسانند پذیرفته شده است.

در این تفاوت نگاه در دموکراسیها، اگر بتوان این میزان سهمی را که استاد مصباح برای مردم قائل است دموکراسی و مردم سالاری نامید، در این صورت نگاه ایشان به دموکراسیهای سنتی نزدیک است، و نه دموکراسیهای معاصر.

فرجام

اگر بخواهیم جایگاه تفکر استاد مصباح را در بحث نسبت دین و دموکراسی در دو دهه اخیر با سایر دیدگاهها بسنجیم، شاید بتوان مجموعه نگاهها را به تعامل دین و دموکراسی را به سه دیدگاه فروکاست: دیدگاه اول، مدافع جمع بین

حقوق حاکم و مردم است، و اسلام را بادموکراسی قابل جمع می‌بیند و از «مردم‌سالاری دینی» دفاع می‌کند؛ دیدگاه دوم، مدافع دموکراسی و مردم‌سالاری است، اما اعتقادی به حاکم و حکومت دینی ندارد و اصلاً رسالت نبوی را رسالتی سیاسی نمی‌داند؛ دیدگاه سوم، مدافع حکومت الهی است و اصلاً اعتقادی به سالاربودن مردم، نقش مردم در ثبوت حاکم و مشروعیت حکومت ندارد. اگر گروه دوم به بهانه حقوق مردم، حقوق حاکم را نفی می‌کند، این نگرش به بهانه دفاع از حقوق حاکم و دفاع از دین، حقوق مردم را نفی می‌نماید. به نظر می‌رسد که نگرش استاد مصباح به نگرش سوم، تعلق دارد و در مقابل دو دیدگاه دیگر قرار می‌گیرد. برای آشنایی بیشتر با وجه تمایز دیدگاه استاد مصباح از دو دیدگاه دیگر، گزارشی اجمالی از دو دیدگاه دیگری مناسب نیست:

۱- مدافعان مردم‌سالاری دینی

این مبنا که اساس نظام جمهوری اسلامی ایران را شکل داده و در قالب قانون اساسی نهادینه شده است، حداقل در مواضع امام خمینی، شهید مطهری و آیت‌الله خامنه‌ای دیده می‌شود.

امام خمینی که قوی‌ترین مدافع نظریه ولایت مطلقه فقیه بوده و اختیارات فقیه حاکم را در مسائل حکومتی در حد اختیارات رسول‌الله و حضرت علی می‌دانستند، معتقد بودند که «حکومت اسلامی یعنی حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی و متکی به قواعد و قوانین اسلام»،^(۳۴) و «هر فردی از افراد ملت حق دارد

که مستقیماً در مقابل سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند»،^(۳۵) و یا «ما تابع آزاد ملت هستیم، ملت هر طوری رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم»،^(۳۶) «آراء عمومی نمی‌شود خطا بکند»،^(۳۷) و نهایتاً «تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست»^(۳۸) اینکه چگونه می‌شود متفکری هم از ولایت مطلقه فقیه و حاکم اسلامی دفاع کند و هم رأی مردم را «میزان» بداند، نکته دقیق و بحث مستوفایی می‌خواهد که ذیل یک مقاله نمی‌توان بدان پرداخت،^(۳۹) فقط در حد مدعا می‌توان گفت که از نگاه بعضی متفکران، مثلاً امام خمینی، مردم‌سالاری با حکومت الهی قابل جمع است و دموکراسی با ولایت مطلقه سازگار. استاد شهید مطهری را نیز می‌توان در ذیل مدافعان حکومت مردم‌سالاری دینی مطرح نمود. به عنوان شاهد، ایشان در ذیل بحث از کلمات و مواضع حضرت امیر در نهج البلاغه به اینجا می‌رسند که «در منطق این کتاب شریف، امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنهاست. از این دو - حکمران و مردم - اگر بناست یکی برای دیگری باشد این حکمران است که برای توده محکوم است، نه توده محکوم برای حکمران».^(۴۰)

ایشان در تفسیر «جمهوری اسلامی» بر این باور بودند که کلمه «جمهوری» شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند و کلمه «اسلامی» محتوای آن را. «از اقسام حکومتها، حکومت عامه مردم است. یعنی حکومتی که در آن حق انتخاب با همه مردم است، قطع نظر

از اینکه مرد یا زن، سفید یا سیاه، دارای این عقیده یا آن عقیده باشند. در اینجا فقط شرط بلوغ سنی و رشد عقلی معتبر است و نه چیز دیگر. مسئله جمهوری مربوط است به شکل حکومت که مستلزم نوعی دموکراسی است. یعنی اینکه مردم حق دارند، سرنوشت خود را خودشان در دست بگیرند و این ملازم با این نیست که مردم خود را از گرایش به یک مکتب معاف بشمارند. پس اسلامی بودن این جمهوری به هیچ وجه با حاکمیت ملی و یا به طور کلی با دموکراسی منافات ندارد.^(۴۱)

دفاع از «مردم سالاری دینی» نه تنها در اندیشه اولیه و سالهای آغازین حکومت اسلامی، بلکه پس از رحلت امام خمینی، نیز توسط جانشین ایشان، مقام معظم رهبری، تعقیب و مطرح گردید. ایشان که در زمان حیات امام خمینی نیز معتقد بودند «نظر مردم تعیین کننده است. اگر معیارهای لازم در آن انسان نباشد، انتخاب نمی تواند به او مشروعیت ببخشد... اگر همین آدم را با همین معیارها، مردم قبول نکردند، باز مشروعیت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم»،^(۴۲) در دهه دوم انقلاب و پس از امام نیز به مناسبتهای مختلف از مردم سالاری دینی دفاع کرده و از مردم به عنوان پایه مشروعیت حکومت یاد کرده و تصریح نمودند که «در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نحو منطقی و صحیح توزیع قدرت وجود دارد و همه مراکز قدرت به طور مستقیم و غیرمستقیم با آراء مردم ارتباط دارد و در واقع مردم تعیین کننده و تصمیم گیرنده اصلی

هستند».^(۴۳)

از نظر مقام معظم رهبری «در نظام اسلامی، برای عمل به قوانین، بهره مندی از امکانات و رعایت حقوق فردی، اجتماعی و حدود الهی نباید بین اشخاص هیچ گونه امتیاز خاصی وجود داشته باشد و اصل این است که هیچ گونه امتیاز مادی، شغلی، فامیلی اسمی و عنوان وجود ندارد و بر این اساس رهبر، مسئولان، رؤسای کشور و آحاد مردم، همه در برابر قانون یکسانند».^(۴۴)

جمع دموکراسی و دین، جمهوریت و اسلامیت، مردم گرایی و خداگرایی مبنای بسیار مهمی بود که از سوی امام خمینی مطرح شد و همچنان نیز مبنای جمهوری اسلامی ایران است و البته این مبنا که مدافع حکومت مردم سالار دینی است، با دیدگاه استاد مصباح تمایزهای واضح دارد که در متن مقاله بدان اشاره شد.

۲- مدافعان دموکراسی منهای دین

اگر روشنفکران دینی قبل از انقلاب از دغدغه های اساسی شان تلازم دین و سیاست و دفاع از حکومتی دینی بود که حقوق مردم را نیز دربردارد، بعضی از روشنفکران دینی پس از دو دهه از پیروزی انقلاب اسلامی، از نظریه حکومت مردمی جدای از دین دفاع می کنند. این متفکران را می توان مدافع اندیشه سکولاریستی نیز نامید و جهت رعایت اختصار تنها به اندیشه سیاسی دکتر «مهدی حائری» در کتاب حکمت و حکومت اشاره می شود.^(۴۵)

ایشان که با نفی نظریه قرارداد اجتماعی، خصوصاً از دیدگاه «ژان ژاک روسو»، مبنای

سیر کرده است و هنوز این سه دیدگاه به اجماع نظر جدی نرسیده و با یکدیگر به صورت جدی در چالشند.

پانوشت‌ها

- ۱- محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۱ و ۲، (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸)، ص ۲۹.
- ۲- تفصیل بحث در: محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج اول، (قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰)، صص ۷-۵۲.
- ۳- مراجعه شود به: محمد مهدی نادری قمی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (برگرفته از مباحث استاد مصباح)، (قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱)، صص ۶-۴۵.
- ۴- محمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، (تهران: نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۶۰)، ص ۳. تعاریف متعدد از دین و تحلیلی بر موضوع را از جمله ببینید در: ابوالقاسم فنایی، درآمدی بر فلسفه دین و کلام جدید، (تهران: انتشارات اشراق، ۱۳۷۵)، فصل پنجم و نیز: علی ربانی گلپایگانی، «درآمدی بر دین پژوهی و واژه‌شناسی دین» مجله حوزه شماره ۱۳، بهار ۱۳۷۶.
- ۵- تفصیل مطلب در کتابی از نگارنده تحت عنوان دین و توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، (تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۹)، صص ۴۴-۳۸.
- ۶- تفصیل بحث در: محمدتقی مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام، (قم: انتشارات آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰)، صص ۲۰۰-۱۸۹.
- ۷- مراجعه شود به همان منبع، ص ۲۱۸؛ و نیز: نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، صص ۲۲-۱۸. البته ایشان اثبات اصالت حق بر خدا را با این پیش فرض مطرح می‌کنند که این اصل از اصول موضوعه‌ای است که برای غیرموحدین باید به جایش اثبات کرد.
- ۸- مراجعه شود به: محمدباقر صدر، خلافت انسان و گواهی پیامبران، ترجمه جمال موسوی، (تهران: انتشارات روزبه، ۱۳۵۹)، صص ۱-۱۰.
- ۹- همان منبع، ص ۴۹.
- ۱۰- مراجعه شود به: محمدتقی مصباح یزدی، حقوق و سیاست در قرآن، (قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی

دموکراسی حاکم در غرب را به انتقاد می‌گیرند، با نظریه پردازی بر مبنای «مالکیت خصوصی مشاع»، از دموکراسی به شیوه دیگری دفاع می‌کنند. از نگاه ایشان حکومت در اصطلاح سیاسی خود، باماهیت دین مبین اسلام که وحی جاودانه الهی است، مبنایت دارد و اگر پیامبر (ص) تشکیل حکومت داد، از وظایف مربوط به رسالت نبوده و از طریق انتخاب و بیعت مردم به وقوع پیوسته است، و الا نه از مفهوم نبوت یا رسالت و نه از مفهوم امامت هیچ ایما و اشاره‌ای به تشکیل یک نظام سیاسی که مسئولیت اجرای تکالیف را برعهده بگیرد، استنباط نمی‌شود.

نهایتاً از نگاه این متفکر اسلامی، حکومت به معنای کشورداری نوعی وکالت است که از سوی شهروندان با شخص یا گروهی از اشخاص در فرم یک قرارداد آشکارا یا ناآشکارا انجام می‌پذیرد و شاید بتوان گفت ولایت که مفهوماً به سلب همه گونه حق تصرف از شخص مولی علیه و اختصاص آن به ولی امر تفسیر می‌شود، اصلاً در مسائل جمعی و امور مملکتی تحقق پذیر نیست.^(۴۶) واضح است که این گونه حکومت مردم سالار، مورد نقد استاد مصباح است و ایشان در بعضی از آثارشان، به آنانی که به تعبیر ایشان منکران حق حاکمیت پیامبرند، پاسخ داده است.^(۴۷)

حاصل آنکه سیر نظری دموکراسی در اندیشه سیاسی پس از انقلاب اسلامی ایران، از مبانی مدافع مردم سالاری دینی، گاه به سوی حکومت الهی و نفی حقوق مردم و گاه به دفاع از حکومت دموکراتیک و نفی حاکمیت دینی

- امام خمینی، (۱۳۷۹)، صص ۷۱-۹۹.
- ۱۱- حقوق و سیاست در قرآن، ص ۹۹.
- ۱۲- همان منبع، صص ۱۱-۱۰۹.
- ۱۳- مراجعه شود به: محمدتقی مصباح یزدی، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، (قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰)، صص ۱۴۲-۱۴۱.
- ۱۴- تفصیل نقدها در: حقوق و سیاست در قرآن، صص ۹۴-۸۶؛ و نیز: نظریه سیاسی اسلام، صص ۱۴۸، ۱۴۳.
- ۱۵- از نگارنده در موضوعات فوق دو مقاله زیر را ببینید: «جایگاه زمان و مکان در دین از نگاهی تازه»، مجموعه مقالات دومین کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، خرداد ۱۳۷۷)؛ و نیز: «قانونگذاری در حکومت اسلامی»، مجموعه مقالات دهمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی، تیر ۱۳۷۶.
- ۱۶- تفصیل مطلب در: نظریه سیاسی اسلام، صص ۴-۲۹۱ و ص ۸۹.
- ۱۷- مراجعه شود به: دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، (تهران: انتشارات روشنفکران، ۱۳۶۹)، ص ۱۸.
- ۱۸- تفصیل مطلب در: حقوق و سیاست در قرآن، صص ۲۴-۲۰۲.
- ۱۹- مراجعه شود به: ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱)، صص ۱۱۹-۲۰.
- ۲۰- مراجعه شود به: مدل‌های دموکراسی، ذیل عنوان دموکراسی رقابتی؛ و نیز احمد نقیب‌زاده سیاست و حکومت در اروپا، (تهران: سمت، ۱۳۷۳)، صص ۶۴ و ۷۲.
- ۲۱- تفصیل بحث در: حقوق و سیاست در قرآن، صص ۳۱۰-۲۸۶.
- ۲۲- مراجعه شود به: محمدتقی مصباح یزدی، پرسشها و پاسخها، ج ۱، فصل چهارم، نیز ج ۲، فصل دوم؛ و نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۵؛ و مصاحبه استاد در فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۸.
- ۲۳- مراجعه شود به: حقوق و سیاست در قرآن، صص ۴-۱۶۳.
- ۲۴- همان منبع، ص ۳۱۹.
- ۲۵- محمدهادی معرفت، ولایت فقیه، (قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، ۱۳۷۷)، صص ۶-۹۵؛ برای ملاحظه دیدگاههای دیگر و مخالف با دیدگاه استاد مصباح مراجعه شود به: آیه‌الله ناینی، تنبیه الامة و تنزیه الملة، صص ۵-۵۳ و محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، صص ۹-۳۰۸.
- ۲۶- پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۲۰۵.
- ۲۷- برای آشنایی بیشتر با مفهوم «مشارکت سیاسی» مراجعه شود به مقاله «مفهوم مشارکت سیاسی» از داود فیرحی در فصلنامه علوم سیاسی، ش اول، تابستان ۱۳۷۷؛ و نیز: مقاله «مشارکت سیاسی زنان» از نسرين مصفا در مجله سیاست خارجی، ش ۲، سال نهم، تابستان ۱۳۷۴.
- ۲۸- نظریه سیاسی اسلام، صص ۱۸۱-۱۸۰.
- ۲۹- همان، ص ۲۹۹.
- ۳۰- پرسشها و پاسخها، ج ۱، ص ۳۲.
- ۳۱- نظریه سیاسی اسلام، ص ۳۱۷ و ص ۳۰۴؛ و نیز: پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۲۲۴.
- ۳۲- پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، ص ۱۶۹.
- ۳۳- سیاست (ارسطو)، ص ۱۱۳ و ۳۸.
- ۳۴- صحیفه نور، ج سوم، ص ۲۶۸.
- ۳۵- طلبعه انقلاب اسلامی، ص ۲۹۱.
- ۳۶- صحیفه نور، ج چهارم، ص ۱۸۱.
- ۳۷- صحیفه نور، ج چهارم، ص ۱۲۱.
- ۳۸- صحیفه نور، ج چهارم، ص ۱۰۹.
- ۳۹- تفصیل بحث را ببینید در: رساله دکتری نگارنده، «بررسی تطبیقی تعامل حاکم و مردم از دیدگاه امام خمینی و امام محمد غزالی» (دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دفاع شده در سال ۱۳۷۹). این رساله از سوی پژوهشکده امام و انقلاب اسلامی در دست چاپ است.
- ۴۰- مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، (قم: انتشارات صدرا، ۱۳۵۴)، ص ۱۲۸.
- ۴۱- مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، (قم: انتشارات صدرا، بی تا)، صص ۳-۸۰.
- ۴۲- مجموعه مقالات سومین کنفرانس اندیشه اسلامی و حکومت در اسلام، (تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴)، صص ۳۳-۳۲.
- ۴۳- صبح امروز، ۶ اسفند ۱۳۷۷.
- ۴۴- صبح امروز، ۲۳ دی ۱۳۷۷.
- ۴۵- از دیگر متفکران این گونه نگرش دکتر «محسن کدیور» است. وی در مصاحبه‌ای با روزنامه بنیان می‌گوید: «دین در جامعه امروز ما باید جای اصلی خود را پیدا کند. این جایگاه اصلی به نظر من در سیاست و اقتصاد و مدیریت نیست، جای اصلی دین وجدان آدمیان است... حالا هر اسمی می‌خواهند رویش گذاشته شود، سکولاریسم و...» (بنیان، ۲۸ اسفند ۱۳۸۰).
- ۴۶- تفصیل مطلب در: مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، (لندن: انتشارات شادی، ۱۹۹۵)، صص ۱۶۰، ۱۲۲ و ۱۷۷.
- ۴۷- تفصیل بحث و پاسخ در: نظریه حقوقی اسلام، صص ۳۴۴-۳۴۲.